

ولی که عیال است کند این عمل
 و کز نوال غلبه برسد کن بر
 برین حجت هم چون حدت اخلاص
 بهر آنکه چون زن کمی در کنار
 چنان باه امک صادر شود
 بدین سان تو انیکه کمال
 تو از مرغ بسملستان زهره
 بیالابالت خود با سب
 شود مست در تیرالت مست خیر
 بنشد در انوقت روجه اگر
 نرود جدا از میان و ناه
 همان را بوی بند بر و برت

که امک حاصل ناید امل
 ولی نجم سالی نیکم نه فزون
 ترافع امک ظاهر شود
 همان وقت انزال با سب
 که بی لحظه نطفه شب اخرا شود
 که زری تو انزال با بی وصال
 بن آن را برالت طوا
 که اندر سرش مست کرمی نایب
 جلد سوی فرج زمان نیز نیز
 ز امک که شهوت کافذ
 نه در صلب تو نطفه مانده
 بجا و بجا و بجا و بجا و

ایمانی بر از آب صافی نپار
 اگر شش بر آب کبر و قسط آرد
 و اگر شش در آب با بان رود
 خود بیکه دانی بر بطن زمان
 بظن کن سوی حمل بطن زمان
 بزاید بر مشک آن حوصله
 و که جانب جبهت که آتس نمود
 این مست در وین شکم
 و که ندر آن بطن خسته نمان
بیان اسقاط با ضرور
 ضرورت نباشد هر اسقاط
 ثمن حاصل نمود است عطف
 اگر مست اسقاط بارت بارش بود

در روز شش روز بار دارم
 ببطنت شود دشمنی ای بوشدار
 نیز منبر پس ز آد نولد شود
 چه طور است زین کن امتحان
 چه طور است اگر جانب راست باشد
 برین حکم قابل بود قابله سله
 بچون بوی دشمن خوب رود
 دو فرزند زاید یک است جسم
 بود با تو کوی یک شکست عیان
 میتد از حمل زمان ز نه بار
 هر دو هر است اسقاط نزد حکم
 تو بر قول ثانی فزون شعور

خود سخته مستی نماند
 خود را بعد از آن از جنس
 مستی بیانی آن است
 نموده این طرز از آب را
 مستی در آن وصال زن خست
 بدون کبیر از آب انزال در

یا